

قتل عام در پوشش مرگ ملایم و بی درد

مقاومت در زمان صلح نیز ضروری است، مقاومتی در برابر فراموشی

سیما راستین

بخشی از گورستان غربی شهر کلن در آلمان به قربانیان جنایات حکومت نازیسم در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۳۳ اختصاص دارد. بر روی تابلوهای قطعات مختلف این بخش، از جمله این عنوانها به چشم می‌خورند: "قربانیان گشتاپو"، "قربانیان جنگ از ملیتهای مختلف"، "کارگران و اسرای جنگی روسی که توسط فاشیستهای آلمانی با شکنجه به قتل رسیده‌اند". در گوشه‌ای از این بخش تابلوی کوچک و رنگ و رو رفته‌ای به نام "قربانیان بی دفاع آلمانی در زمان جنگ و سلطه خشونت ۱۹۴۵-۱۹۳۹" جلب نظر می‌کند، که به قربانیان euthanasia (به آلمانی Euthanasie) تعلق دارد. اوتانازی به معنای لغوی مرگ ملایم و بی درد، ریشه در زبان یونانی دارد و در اصل از مفهوم کمک‌رسانی پزشکی، برای بی‌درد کردن مرگی اجتناب ناپذیر، برخاسته است.^۱ انبوه قربانیان مرگ بی درد در آلمان و دیگر مناطق زیر سلطه نازیها، ابعاد غیر قابل تصور و تکان‌دهنده‌ای از جنایات این حکومت را به نمایش می‌گذارند، حکومتی که به ایده‌نولوژی تبعیض نژادی در هارترین جلوه‌های تاریخی آن مجهز بود. از آنجایی که بخش بزرگی از قربانیان این جنایات آلمانی‌هایی بودند که بنا بر ایده‌نولوژی نژادگرایانه نازیسم، نژاد ژرمن را آلوده می‌کردند، دست‌اندرکاران حزب ناسیونال سوسیالیست با دقت خاصی عملیات "مرگ ملایم"، تعداد و مشخصات قربانیان آن را مخفی نگاه می‌داشتند تا از بروز نارضایتی و مقاومت‌های احتمالی در جامعه پیشگیری کنند. به این منظور بخش عمده‌ای از اثر و نشان این قربانیان، چگونگی و زمان کشتن آنان، محل دفن خاکستر باقیمانده از اجساد سوزانده شده‌شان، از بین برده شده‌اند. اطلاعاتی که از این قربانیان در دست است، عمدتاً از دو راه به دست آمده‌اند؛ اعترافات برخی از عاملان این جنایات در دادگاه نوربرگ و اطلاعاتی که توسط گروههای تحقیقی جمع‌آوری شده‌اند. این تحقیقات از طریق مطالعه پرونده‌های باقیمانده و ارتباط با خانواده‌هایی که فرزندان و یا بستگان‌شان در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۳۹ هرگز از زندان، بیمارستان و آسایشگاه روانی بازنگشته‌اند، انجام گرفته‌اند. در آلمان و از جمله شهر کلن همچنان پروژه‌های مختلف روشنگرانه‌ای حول زوایای ناشناخته جنایات نازیسم از جمله یافتن نشانه‌ها و آثاری از قربانیان اوتانازی در جریان هستند. در راستای این تحقیقات، نام و نشان ۴۵۰ نفر دیگر از قربانیان گمنام جنایات "مرگ ملایم و بی درد" در شهر کلن یافته شده است.^۲ در حالیکه روی تابلوی قطعه مربوط به این قربانیان گمنام در گورستان غربی شهر کلن، علاوه بر حذف واژه "اوتانازی"، فقط به ۱۱۶ نفر زیر عنوان "قربانیان بی‌دفاع آلمانی" اشاره شده است.

مجموعه تحقیقاتی که از ۶۰ سال پیش تا امروز درباره جنایات رایش سوم در آلمان انجام گرفته‌اند، حاکی از این هستند که همچنان زوایایی از این جنایات در تاریکی قرار گرفته و چگونگی و ابعاد آنها ناروشن مانده‌اند. علت این امر کاملاً واضح است: همه جنایتکاران در طول تاریخ فقط در سایه فقدان علنیت و نادیده گرفتن افکار عمومی قادر به پیشبرد جنایات خود بوده‌اند. از این رو کشف زوایای ناشناخته جنایات آنان در هر زمان و موقعیتی شگفت‌آور نیست. همچنین آگاهی به این امر به این معناست که به

^۱ واژه ترکیبی است از eu به معنای خوب و راحت و thanatos به معنای مرگ. اوتانازی را در فارسی "مرگ آسان"، "کمک به مرگ از روی ترحم"، "بهرگی" و نظایر اینها ترجمه کرده‌اند. در فرهنگ علوم انسانی دارپوش آشوری به عنوان مترادف آن "خوشمرگی" پیشنهاد شده است.

^۲ Gabi Schmitt, Heike Zbick, Projektgruppe „Euthanasie“ im Verein EL-DE-Hausy Mai 2005

جای بستن پرونده‌ها و رواج روحیه فراموشی، بایستی به جستجو و روشنایی بخشیدن به رخدادهای تاریخی پرداخت تا علاوه بر جایگزینی "فرهنگ یادآوری" در جامعه، قربانیان این فجایع را ارجگذاری کرد.



Schloss Hartein euthanasia centre.

زمینه‌های تاریخی

مرگ ملایم و بی درد، بخشی از برنامه نابود سازی‌ای بود حزب ناسیونال سوسیالیست از ۱۹۳۹ تا زمان سقوط خود (۱۹۴۴) پیش برده بود تا "نژاد آریا" را "بری از آلودگی" سازد. بر مبنای این پروژه صدها هزار انسان زیر عنوان افراد "فاقد ارزش زندگی" و "فرو دست" در کلینیک‌های کودکان، بیمارستانها، آسایشگاههای روانپزشکی، زندانهای عادی، مراکز نگهداری معلولان، تنبیه گاههای جوانان مجرم، اتاقهای گاز و آشویتس به قتل رسانده شدند.

ایده تفکیک "زندگی فاقد ارزش" از "زندگی ارزشمند" توجیه خود را از طریق بسط نظریه داروین به عرصه اجتماع انسانی یافته بود. نظریه داروین درباره "پیدایش انواع از طریق انتخاب طبیعی" و "تثبیت نژادهای برتر در جریان تنازع بقا" که در سال ۱۸۵۹ در کتاب "بنیاد انواع" مطرح شد، در سال ۱۸۶۸ توسط جانورشناس آلمانی ارنست هکل^۳ در اثری زیر عنوان "تاریخ آفرینش طبیعی" به تاریخ نوع بشر بسط داده شد. سپس در شرایط جهانی کشمکش عمومی بر سر سلطه و بقا، سوسیال داروینیستها، جایگزینی نژادهای بد و پست انسانی را به وسیله انواع برتر و قویتر تئوریزه کردند. بر مبنای باور سوسیال داروینیستها، بقای جوامع انسانی از طریق غلبه قوی بر ضعیف و انتقال خصوصیات برتر ژنتیکی آنها به نسلهای بعدی تأمین می‌شود. تا اوایل قرن بیستم نوشته‌های بسیاری توسط سوسیال داروینیستها انتشار داده شدند که تعمیم تئوری انتخاب طبیعی بر انسان را محور استدلال قرار می‌دادند:

- ۱۸۸۵ اثری از یک روانشناس بریتانیایی به نام جان ب. هایکرافت^۴ زیر عنوان "انتخاب طبیعی و بهبود نژادی" به چاپ رسید که در آن بیماریهای عفونی و صدمات ناشی از مصرف الکل به عنوان فاکتورهای مفید انتخاب طبیعی مورد ستایش قرار گرفته‌اند.
- ۱۸۹۵ اثری از یک حقوقدان به نام آدولف یوست^۵ زیر عنوان "حق مرگ" به محافل علمی راه یافت که کشتن بیماران روانی غیر قابل معالجه را در پوشش تدابیری که "تسهیل کردن مرگ" نامگذاری می‌شد، تئوریزه می‌کرد.
- ۱۸۹۵ آلفرد پلوتز^۶ که عبارت پاکسازی نژادی از ابداعات اوست، ایده کشتن نوزادان بیمار و معلول را با مرفین زیر عنوان "مرگ ملایم و بی درد" توصیه کرد.^۷

³ Ernst Haeckel, *Natürliche Schöpfungsgeschichte*, 1868

⁴ John B. Haycraft

⁵ Adolf Jost

⁶ Alfred. Ploetz



"This person suffering from hereditary defects costs the people 60,000 Reichsmark during his lifetime. People, that is your money. Read 'New People'." T-4 Euthanasia Program

به این ترتیب جعل مفهوم اوتانازی/ مرگ ملایم و بی درد، در آنجایی صورت گرفت که به عنوان ابزار عملی برای پاکسازی نژادی که در مباحث پزشکی دهه اول قرن بیستم مطرح بود، مورد توجه قرار گرفت و به این نظریه مخرب و ضد انسانی، خصلت اجرایی فاجعه باری بخشید. ایده پاکسازی نژادی به ویژه پس از جنگ جهانی اول و حضور بیشماری از معلولان جنگی، بی سرپناهان و مجرمان، به افکار عمومی راه یافت. در محافل سیاسی محافظه کار با صراحت بیشتری درباره ضرورت ریشه کن کردن "کم ارزشان"⁷ و عقیم سازی آنها تبلیغ می شد. کم ارزش، صفت تحقیر آمیزی بود که به گروههای اجتماعی آسیب دیده مثل معلولان جسمی و روحی و همچنین کسانی که در دوران سلطه نازیها در چارچوب سیستم تمامیت گرای نازیسم زیر عنوان "برهم زندگان نظم اجتماعی و سیاسی" نشان می شدند، نسبت داده می شد. در این دوره تنوع گروههای انسانی که به عنوان کم ارزش نشان می شدند، مدام افزایش می یافت؛ معتادان به الکل، بیماران مبتلا به صرع، بیماران روانی، دوره گردان، گدایان، تبهکاران، روسپیان، معلولان جسمی و روحی، همجنسگرایان، افراد کودن، دانش آموزان کند ذهن، و حتی سالخوردگان. از بین بردن بیماران مبتلا به سل و سرطان و برخی بیماریهای واگیر نیز موضوع بحث قرار گرفت. با وجود تلاشهای محافظه کاران، طرح عقیم سازی انسانهای "کم ارزش" در جمهوری وایمار ۱۹۳۳-۱۹۱۸ تصویب نشد. آدولف هیتلر، که از این گونه ایده ها تغذیه فکری می کرد، آنها را در کتاب "نبرد من" خود گنجانده. موضوعهای مطرح در این کتاب، که همه بر اساس تحقیر چیزهایی بودند که فاقد "ارزش" پنداشته می شدند، پس از قدرت گیری حزب او در آلمان به گونه ای سیستماتیک از طریق رسانه های گروهی در میان مردم تبلیغ شدند.⁸

حزب نازی بلافاصله پس از قدرت گیری، نقشه اجرای "مرگ ملایم و بی درد" را به عنوان پروژه ای دولتی با هدف پاکسازی ریشه ای و همه جانبه نژادی، برنامه ریزی کرد. اما پیشبرد متمرکز آن تا سال ۱۹۳۹ از زاویه مقاومت های احتمالی در میان افکار عمومی، متوقف نگاه داشت. تصویب "قانون علیه هنجارشکنندگان خطرناک و درباره قواعد امنیت و به سازی"، که "پاکسازی" جامعه از بیکاران، مجرمان، روسپیان و همجنسگرایان را در نظر داشت و "قانون جلوگیری از باروری مبتلایان به بیماریهای موروثی" که عقیم سازی اجباری افراد مبتلا به بیماریهای ژنتیکی را هدف قرار می داد، در سال ۱۹۳۳-۱۹۳۴ زمینه های مناسب برای قتل عامی از طریق طرح مرگ ملایم را به وجود آوردند. اکتبر ۱۹۳۹ فرمان اجرای "اوتانازی" توسط هیتلر صادر شد. در این پروژه علمی-ایدئولوژیک، به طور تخصصی روانشناسان و مردم شناسان به کار گماشته شدند.⁹ مردم شناسان به شناسایی و تفکیک "کم ارزشان غیر آلمانی" مثل یهودیان، کولی ها (روما و سینتی)، اسلاوها و سیاهان پرداختند. "آلمانی های کم ارزش" مثل بیماران اسکیزوفرنی، مبتلایان به صرع، بیماران روانی، بی سرپناهان و افراد کودن توسط روانشناسان در فهرست کاندیداهای مرگ ملایم، جای گرفتند.

⁷ Ernst Klee, „Euthanasie“ im NS-Staat, Die Vernichtung Lebensunwerten Lebens, Frankfurt/M 1990

⁸ Die Minderwertigen

⁹ Nationalsozialistische Massentötungen durch Giftgas, Eine Dokumentation, Frankfurt/M 1983

¹⁰ Benno Müller-Hill, Tödliche Wissenschaft. Die Aussonderung von Juden, Zigeunern und Geisteskranken 1933-1945, Hamburg 1985

کارگزاران برنامه "مرگ بدون درد" دو پروژه مجزا برای کودکان و برای بزرگسالان طراحی کردند. برای پیشبرد این طرحها، متخصصانی به کار گرفته شدند که به اصل پایه‌ای "زندگی‌های فاقد ارزش زندگی" عمیقاً اعتقاد داشتند.



Richard Jenne, killed at Kaufbeuren-Irsee euthanasia facility

جلب ولگردان به اردوگاههای کار اجباری

از اواخر سال ۱۹۳۳ دستگیری وسیع ولگردان و حبس آنها در اردوگاههای کار اجباری آغاز شد. همزمان با این اقدام در میان افکار عمومی تبلیغات وسیعی علیه گروههای ضعیف و آسیب دیده اجتماعی آغاز گشت. این تبلیغات به طور سیستماتیک از فواید خلوص و پاکی نژادی آغاز می‌شد، قدرت، سلامت و برتری اقتصادی را به عنوان ثمره پاکی نژاد معنا می‌کرد، سپس به مضرات آلودگی نژاد که منجر به بیماریهای مختلف، بیکاری و ضعف اقتصادی در جامعه می‌شود، می‌پرداخت. در آخر بیماران علاج‌ناپذیر، روان‌پریشان، منتسبان به نژادهای بیگانه، بعلاوه همه پابرهنگان را که زیر عنوان بی سروپا^{۱۱} بشدت مورد تحقیر واقع می‌شدند، به عنوان موانعی برای رسیدن به قدرت اقتصادی و برتری سیاسی معرفی و محکوم می‌کرد. وجه مشترک این گروه محکومان را که وضعیت فلاکت‌بارشان بنا بر اعتقاد تنوریسین‌های نژادگرا، ناشی از ناخالصی و نامرغوبیت نژادشان بود، می‌توان در یک عبارت خلاصه کرد: بیکاری و عدم باروری اقتصادی.

محتوای بمباران تبلیغاتی که با هدایت *ارنست رودین*^{۱۲} در افکار عمومی انجام می‌گرفت، عبارت بود از تأکید بر ضرورت عقیم سازی اجباری به منظور بهبود نسل و همچنین صرفه‌جویی اقتصادی در زمینه‌های مربوط به معلولان و بی سروپاها. در دنباله این تبلیغات همواره ارقام سنگینی به عنوان هزینه‌های جاری ارائه می‌شد و در پایان محاسبه‌ای برای مینا صورت می‌گرفت که با هزینه‌های سنگین و بی‌ثمری که برای "کم‌ارزشان" اجتماعی صرف می‌شود، می‌توان چندین مدرسه برای دانش‌آموزان سالم تأسیس کرد. پروفیسورهای نژاد پرست علوم پزشکی و روانشناسی برای توجیه زندانی کردن ولگردان و "بی سر و پاها" در اردوگاههای کار اجباری و عقیم کردن آنان، ابتدا این افراد را در سیستمی با ادعای علمی که زیر عنوان ژنتیک درست کرده بودند، به عنوان "کودن، ابله"^{۱۳} تعریف می‌کردند، تا آنان را نیز شامل حال اجبار به عقیم سازی کنند. مفسران علم ژنتیک در دستگاه نازیها مدام درباره ژنهای تبهکاری، هموسکسوآلیته، اعتیاد، ولگردی و تن‌پروری و انتقال آنها به نسلهای بعدی داد سخن می‌دادند و حذف انعطاف‌ناپذیر این افراد را به منظور بهبود و تقویت نژاد ژرمن توجیه و تبلیغ می‌کردند^{۱۴}. برای پیشبرد این

^{۱۱} Asozial:

"بی سروپا" در دوره حکومت ناسیونال سوسیالیسم به بیکاران، گدایان، دوره گردان، روسپیان، خلافکاران قانون و... اطلاق می‌شد.

^{۱۲} Ernst Rüdin استاد روانشناسی، مدیر انستیتوی تبارشناسی و جمعیت‌شناسی کایزر-ویلهلم در مونیخ.

^{۱۳} Der Schwachsinn, schwachsinnig

^{۱۴} Spelmeyer: Der Kampf gegen den Bettel innerhalb und ausserhalb unserer Grenzen, in: Wanderer Nr.1/36 in: Ernst Klee „Eutanase“ im NS-Staat.

در یکی از مجلات پرخواننده داستان خانواده‌ای "بی سروپا = بیماری موروثی معالجه‌ناپذیر!" درج شد که وسیعاً در افکار عمومی انعکاس یافت: در این خانواده در طول ۵ نسل ۲۰۱ جرم جنایی انجام گرفته بود، ۱۹ نفر از کودکان این خانواده به مراکز تنبیهی و تربیتی فرستاده شده بود، ۱۰ نفر از زنان این خانواده به روسپیگری اشتغال داشتند. نتیجه اخلاقی و سیاسی عبارت بود از: هزینه تبهکاری این خانواده بالغ بر ۲۰۵۰۰۰ مارک شده بود؛ دولت عاقل

سیاست تمام مراکز بهداشتی و درمانی، مراکز تجمع بیکاران و جوانان، موظف بودند که افراد "اصلاح‌ناپذیر" و بیماران را معرفی کنند. بستری شدن تهیدستان در بیمارستان حکم دستگیری آنها را داشت. گشتاپو منظمًا به محله‌های گدایان و روسپی‌ها پورش می‌آورد و دستگیرشدگان را به طور گروهی به اردوگاه‌های کار اجباری می‌فرستاد. ناسیونال سوسیالیستها بر آن بودند که تمام شهرهای آلمان را تا قبل از المپاد از وجود روسپیان و همجنسگرایان پاک کنند.^{۱۵} انبوه دستگیرشدگان به اردوگاه "داخائو" فرستاده می‌شدند. در سال ۱۹۳۶ بیش از ۲۵۰۰ نفر در اردوگاه داخائو و ۱۳۰۰ نفر در اردوگاه کار اجباری در بایرن بسر می‌بردند. بیشماری از این زندانیان قبل از رسیدن به آشویتس و اتاق‌های گاز، در اثر شرایط نامناسب زندگی و کار طاقت‌فرسا در این اردوگاه‌ها، جان می‌سپردند.

تدارک تشکیلات اجرایی مرگ ملایم و بی درد برای بزرگسالان

فوریه ۱۹۳۹ اجرای پروژه مرگ ملایم و بی درد برای بزرگسالان تصویب شد. زمینه سازی فکری و روانی در این زمینه از سالها قبل آغاز شده بود. دانشجویان پزشکی و پرستاری در مرحله کار آموزی در بیمارستانها و مراکز درمانی روانپزشکی با این مبحث زیر عنوان " موهبت مرگ/ مرگ به عنوان موهبت" آشنا می‌شدند. یک تیم ۱۵ تا ۲۰ نفره متشکل از پزشکان و روانشناسان معتقد به اوتانازی گامهای اجرایی این پروژه را برنامه‌ریزی کردند. در اولین نشست مشورتی این گروه به طور ویژه از بین بردن بیماران روانی، بیماران مبتلا به صرع و افراد کودن به عنوان "زائدترین نیروهای اجتماعی" در دستور گرفت. در این گام از برنامه، نقش فعالی بر عهده مراکز روان‌درمانی قرار گرفت. همچنین در این کنفرانس صراحتاً مطرح شد که در نتیجه کشتن بیماران روانی علاوه بر تأمین جای مناسب برای ایجاد بیمارستانهای نظامی، برای جنگی که در پیش است، می‌توان کارکنان آزاد شده از این بخشها را برای مراقبت و مداوای مجروحان جنگی به کار گرفت. نکته دیگری که مورد بحث و تصمیم‌گیری قرار گرفت، نحوه کشتن محکومان بود. گردانندگان در جستجوی وسیله‌ای بودند که مرگی سریع، لغزش‌ناپذیر و بدون درد را موجب شود. سه نفر از داروشناسان معروف که در این کنفرانس حضور داشتند، گاز کربنیک CO را به عنوان تنها ماده شیمیایی که همه خواص نامبرده را در خود دارد، معرفی کردند.

اول سپتامبر ۱۹۳۹ به محض ورود ارتش آلمان به لهستان، فرمان اجرای "مرگ ملایم و بی درد" در تمام مراکزی که از مدتها قبل تدارکات لازم را فراهم آورده بودند، اعلام شد. در کلیه مراکزی که تا آن زمان عملیات عقیم سازی انجام می‌گرفت، دستور سربه نیست کردن بیماران ابلاغ شد. پس از تسلیم شدن لهستان در جنگ و تقسیم شدن آن میان آلمان و شوروی بلافاصله برنامه "مرگ ملایم" در بخشهای درمانی آغاز به کار کرد. تا اول نوامبر همان سال ۲۳۴۲ بیمار روانی در برومبرگ و ۱۳۵۰ نفر در شوتتر کشته شدند. نیروهای اشغالگر آلمانی در مناطق اشغالی حتی زحمت اجرای برنامه مرگ ملایم را به خود نداده و در بسیاری از مرکز درمانی با گلوله بیماران را سر به نیست می‌کردند. مدتی بعد در بجموحه جنگ تیرباران دسته‌جمعی بیماران در تمامی مناطق زیر سلطه نازیها، معمول شد. در میان اسناد باقیمانده از آن دوره چند گزارش کار به هیملر رئیس گشتاپو و پلیس آلمان ابعاد جنایات نازیسم را روشنتر می‌کنند. در این گزارشها فعالیت فرماندهان اس-اس در لهستان به مقامات بالاتر به شرح زیر فهرست بندی شده است؛^{۱۶} "۴. از بین بردن حدود ۱۴۰۰ بیمار روانی معالجه‌ناپذیر از تیمارستان شهر پومرن. ۵. از میان بردن ۲۰۰۰ نفر از تیمارستان کنراد اشتاین."^{۱۶}

می‌توانست با این پول ۶۸ مجتمع مسکونی برای کارگران بسازد؛ این مبلغ در عین حال برابر با دستمزد یکسال کار ۱۳۳ کارگر زحمتکش است که با عرق جبین هزینه زندگیشان را تأمین می‌کنند.

¹⁵ Ernst Klee „Euthanasie“ im NS-Staat

¹⁶ Dok. No.2275. in: Ernst Klee „Euthanasie „ im NS-Staat.

انتقال محکومان غالباً در کامیونهایی که مجهز به لوله کشی گاز بودند، انجام می گرفت. تجهیزات این کامیونها به منظور سرعت بخشیدن و صرفه جویی در وقت، هزینه و نیروی کار انجام گرفته بود. به این ترتیب که در حین حمل و نقل بیماران از بیمارستانها به مراکزی که در واقعیت برای دفن و یا سوزاندن آنان در نظر گرفته شده بود، لوله گاز گشوده می شد و اجساد آنها مستقیماً به گورستانهای دسته جمعی در لهستان که توسط اسرای لهستانی آماده شده بود، تحویل داده می شد.

پاکسازی در بخش کودکان

۱۸ اگوست ۱۹۳۹ برنامه " نابودسازی زندگی های فاقد ارزش " با حکم مخفیانه دولتی آغاز شد. بر مبنای این حکم، تمام پزشکان و قابله های بخشهای زایمان موظف بودند، اسامی نوزادانی را که دارای نقص بدنی و یا معلولیت های سخت هستند به " کمیسیون علمی ثبت بیماریهای موروثی " گزارش کنند. در ابتدا ۳ سالگی به عنوان مرز سنی تعیین شده بود. تدریجاً این مرز سنی به ۱۷ سال رسید. پرسشنامه هایی که در وزارتخانه داخلی تهیه شده و در همه ادارات بهداشت سراسر کشور پخش شده بود، پس از تکمیل شدن در اختیار یک کمیسیون سه نفره مرکزی^{۱۷} که از *ورنر کاتل* پرفسور اطفال در کلینیک کودکان دانشگاه لایپزیک، *هانس هاینزه* پروفیسور روانشناسی و اعصاب در دانشگاه برلین و *ارنست ورتسلر* روانشناس کودکان (رئیس کلینیک کودکان برلین) تشکیل می شد، قرار می گرفت.



Propaganda slide - '... because God cannot want the sick and ailing to reproduce'

در این کمیسیون درباره مرگ و زندگی این کودکان بر اساس پرونده های پزشکی آنها تصمیم گیری می شد. علامت مثبت در سمت چپ پرسشنامه به معنای *فاقد ارزش زندگی* و علامت منفی در وسط جدول معنای معالجه پذیر و لایق زندگی را منتقل می کرد. در کنار این کمیسیون صادر کننده جواز مرگ، سه نفر منشی نیز به منظم کردن و نمره گذاری پرونده ها که روزانه بالغ بر ۵۰ عدد می شدند، اشتغال داشتند. کودکان و نوجوانانی که به دلیل بیماری و یا نقص عضو به عنوان *فاقد ارزش زندگی* علامت منفی می گرفتند، به بخشهای تخصصی کودکان فرستاده می شدند. این بخشها، به پرسنل و وسایل ویژه ای برای پیشبرد مرگ بی درد مجهز بودند. پزشکان مورد اعتماد رژیم که در این بخشهای تخصصی کار می کردند، کودکان را از طریق گرسنه نگاه داشتن، سوء تغذیه سیستماتیک و تزریق اضافی مواد دارویی به قتل می رساندند. در گزارشی از اعترافات دکتر اگلفینگ هار^{۱۸}، مسئول یکی از این بخشهای تخصصی کودکان، در برابر دادگاه بررسی جنایات نازیسم در آلمان، چنین آمده است:

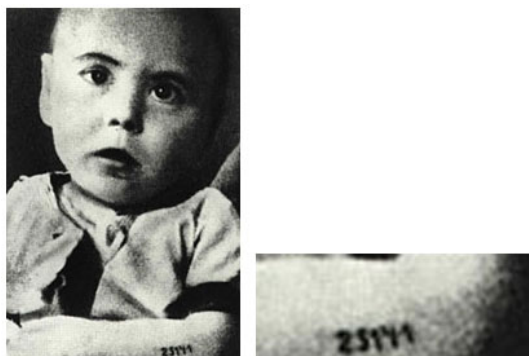
"به کودکانی که می بایست کشته شوند، یکبار صبح و یکبار شب، نیم میلیگرم داروی خواب آور Luminal داده می شد، کودکان بالای ده سال علاوه بر آن، یک قرص نیز هنگام ظهر می گرفتند..... به کودکی که به علت خواب آلودگی قادر به قورت دادن قرص نبود، داروی خواب آور به وسیله تنقیه منتقل می شد. این کودکان در

¹⁷ Werner Catel, Hans Heinze. Ernst Wentzler In: *Die Ärzte der Nazis*, Hans-Henning scharsach, Orac 2000

¹⁸ Dr. Eglfing-Haar

فاصله ۲ تا ۵ روز، در اثر بیهوشی مداوم و تنفس نامناسب به عفونت ریه دچار می‌شدند. در پرونده همه آنها برونشیت حاد، عفونت گوش و حلق و بینی، تنفس پرسروصدا... درج شده است^{۱۹}.

برای جلب اعتماد والدان، اجساد کودکان بیمار جهت کالبدشکافی به پاتولوژی فرستاده می‌شدند. در پاتولوژی آزمایشها به درستی انجام می‌شد. اما به فکر کسی خطور نمی‌کرد که مسبب بروز بیماریهای مشابه با روندی مشابه که به مرگ کودکان بیشمار منجر می‌شود، چیست.



Roma/Sinti child showing identification number.

تا سال ۱۹۴۱ و قبل از شروع عملیات موسوم به T4 فقط در بخشهای تخصصی کودکان آمار مرگ ۵۰۰۰ کودک و نوجوان با تشخیص مشابه عفونت ریوی به ثبت رسیده است. علاوه بر این کودکان و نوجوانان محکوم به مرگ در این مراکز برای هدفهای تحقیقی، به مثابه ابزار تحقیق برای آزمایشهای پزشکی مخاطره‌آمیز مورد سؤاستفاده قرار می‌گرفتند. کار گزاران مرگ در سیستم تبعیض نژادی و ترور حقوق انسانی، به قساوت‌آمیزترین شکل ممکن، ابزارهای علمی را به خدمت می‌گرفتند.

پاکسازی "کم‌ارزشان" با تکیه بر روانشناسی گزینشی

در ابتدای برنامه اوتانازی مراکز پزشکی و روانشناسی موظف بودند که بیماریهای غیرقابل علاج و وجود نقص عضو را گزارش کنند. تدریجاً مقولات "یهودی" و "کولی" نیز به شمار "بیماری"هایی اضافه شد که می‌بایست گزارش شوند. بر مبنای گزارش یک سر پرستار در سال ۱۹۴۳ از درمانگاه هادامار، گروهی از کودکان سالم نیمه یهودی به وسیله تزریق کشته شدند^{۲۰}.

روانشناسی گزینشی به گونه افزایش یابنده‌ای بر گزینش "بی سرو پاها" و "هنجار شکنان اجتماعی" متمرکز بودند. روانشناسی گزینشی ابتدا در بخش جوانان به فعلیت پرداخت تا جوانان تربیت‌ناپذیر را که بنا بر نظرات دانشمندان ژنتیک، دارای ژن "نابهنجار" بودند، شناسایی کرده و به مراکز ویژه‌ای که برای از بین بردن آنها تدارک دیده شده بودند، منتقل کند. این روانشناسی که مستقیماً در خدمت اهداف پاکسازی نژادی رایش سوم قرار داشت، فعالیتهای خود را با اصلاح‌ناپذیری انسانهای بی سرو پا و همچنین هزینه‌های بیهوده‌ای که برای تربیت و جهت‌یابی آنان صرف می‌شد، تبرئه می‌کرد. روانشناسی گزینشی همچنین در بخشهای تخصصی کودکان که همه بیمارانش توسط پروژه "مرگ ملایم و بی درد" محکوم به مرگ بودند، نقش قابل توجهی ایفا کرد.

نارسایی‌های درمانی، تغذیه بد و ناکافی، کاربست متدهای خشن در کلینیک‌ها و بخشهای روانپزشکی، پس از سقوط رایش سوم نیز به مرگ بیشماری از بیماران روانی منجر شدند، که حتی پس از پایان جنگ و افشای جنایات حکومت نازیها، همچنان به دنیای فراموش شدگان تعلق داشتند. سرانجام در سال ۱۹۷۰ جنبش اعتراضی وسیعی نسبت به سیستم مخرب مراکز درمانی آلمان شکل گرفت و منجر به اصلاحاتی در این زمینه شد.

¹⁹ Bernhard Richarz, Heilen, Pflegen, Töten. Zur Alltagsgeschichte einer Heil- und Pflegeanstalt bis zum Ende des Nationalsozialismus, Göttingen 1987

²⁰ Die Ärzte der Nazis, Hans-Hennig Scharsach, Orac 2000

عملیات T4^{۲۱}

این عملیات بین سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱ در چارچوب برنامه "مرگ ملایم و بدون درد" انجام گرفت. ویژگی این اکسیون هدایت مرکزی آن در چند مجتمع درمانی مجهز به وسایل مرگ و به ویژه اتاقهای گاز بود. گروههایی که سربسته نبودند مورد نظر بود عبارت بودند از کسانی که نسبتشان به نژادهای "آلوده" مثل یهودیان و کولی‌ها برمی گشت، کسانی که دارای سؤیشتینه بودند و کسانی که توانایی کار نداشتند. بیماران یهودی هم به دلیل نژادی و هم به دلیل بیماریشان به مراکز عملیات T4 فرستاده می شدند. تا سال ۱۹۴۱ که اسامی و پرونده‌های قربانیان ثبت می شد، ۷۰۲۷۳ نفر در این عملیات با فرستادنشان به اتاقهای گاز به قتل رسیدند. آمار احتمالی این قربانیان اما ۳۰۰۰۰۰ نفر است که در این فاصله به این مراکز درمانی فرستاده شده‌اند و هیچگونه اثری از آنها پیدا نشده است.^{۲۲}



Home of deported Sinti and Roma ('Gypsies'), Lodz, Poland

محکومان به مرگ که به مراکز T4 می رسیدند، مستقیماً به کابین‌های تعویض لباس راهنمایی می شدند. سپس از آنها عکس گرفته می شد. در حالیکه محکومان کاملاً برهنه کنار یکدیگر ایستاده بودند، پزشکی هر یک را سه دقیقه معاینه می کرد. هدف این معاینه عبارت بود از تأیید هویت محکومین با پرونده ارسالی، مشخص کردن کسانی که دندان طلا داشتند و یا روی پرونده‌شان یادداشت ویژه‌ای وجود داشت. همچنین این معاینه برای امیدواری دادن فریبکارانه به محکومان و گمراه کردن آنها از آنچه که در انتظارشان بود، صورت می گرفت. بعد از معاینه روی پشت آنها شماره‌ای با ماژیک رنگی، برای هویت یابی اجسادشان، رسم می شد. سپس آنها را در گروههای ۴۰ تا ۵۰ نفری در اتاق دیگری جمع کرده و به هر نفر، یک حوله و یک صابون می دادند و آنها را با توهم دوش گرفتن، به درون اتاقهای گاز می راندند و درها را می بستند. پزشکی که رهبری عملیات مرگ دسته جمعی، را بر عهده داشت، شیر گاز را باز می کرد و در مدت ۱۰ تا ۲۰ دقیقه که شیر گاز باز بود، از پنجره‌ای تأثیر گاز را بر قربانیان نظاره می کرد. وقتی که کمترین جنبشی از جمعیت برخاک افتاده بر نمی خاست، شیر گاز بسته می شد. پس از نیمساعت درهای اتاق باز شده و هواگیری می شد. سپس اجساد جمع آوری شده را به درون کوره آدم سوزی، که به تجهیزات تفکیک‌ناپذیر کلیه مراکز مرگ ملایم و بی درد تعلق داشت، می انداختند. قبل از سوزاندن، دندانهای طلا را کنده و نیز در صورت نیاز برای آزمایشهای پزشکی جسدایی را به روی میز تشریح انداخته و مغز یا اعضای دیگر را از آنها جدا می کردند. اگر احیاناً خانواده‌ای از جستجوی فرزند و یا بستگان خود ناامید نشده و T4 را پیدا می کرد و خواستار تحویل جسد او می شد، مشتی خاکستر در اختیار آنها قرار می دادند. روشن بود که هیچکس خاکستر واقعی بستگان خود را دریافت نمی کرد، زیرا اجساد آنها نیز دسته جمعی سوزانده می شد.^{۲۳}

در سال ۱۹۴۵ در دادگاه نورنبرگ، بخش بررسی جنایات پزشکان در دوره حکومت ناسیونال سوسیالیستها، فقط تعداد کمی از برنامه‌ریزان و مجریان پروژه "مرگ ملایم و بی درد" محکوم شدند. اغلب آنها در برابر دادگاه ادعا کردند که از قتل عمد اطلاعی

²¹ Die Aktion T4:

عملیات نامبرده به نام نشانی مرکز این عملیات در برلین که Tiergartenstr. 4 بوده، نامیده شده است.

²² Gabi Schmitt, Heike Zbick, Projektgruppe „Euthanasie“ im Verein EL-DE-Haus

²³ Nationalsozialistische Massentötung durch Giftgas, Eine Dokumentation, S. Fischer Verlag

نداشته‌اند. در مواردی که مدارک کافی علیه آنها وجود داشت، اقدام و همکاری خود را با این استدلال توجیه کردند که همکاریشان فقط از زاویه اعتقاد به اینکه به بیماران غیر قابل‌معالجه کمک می‌کنند تا از درد و رنج آنها بکاهد، انجام گرفته است. قربانیان اوتانازی و بستگان آنها تا به امروز همچنان مورد انکار و بی‌توجهی قرار دارند و غرامت ناشی از خسارات و صدمات جنایات نازیسم نیز شامل حالشان نمی‌شود.

وجه تمایز قتل عام در پوشش اوتانازی

براستی چه مختصاتی قتل عام فاشیستی در پوشش اوتانازی را از دیگر جنایاتی که در طول تاریخ علیه بشریت رخ داده‌اند، متمایز می‌کند؟ برخی بر این باورند که اوتانازی فاشیستی هیچگونه مشابه تاریخی نداشته و پدیده‌ای بیسابقه و استثنایی است. اما مگر دیگر جنایاتی که در طول تاریخ اتفاق افتاده‌اند، در زمان خودشان بیسابقه و استثنایی نبوده‌اند؟ مگر مجازات در آوردن چشمهای ۴۰۰۰۰ نفر از مردم یک شهر، به جرم مقاومتی اندک، پدیده‌ای تکراری و منطبق بر هنجارهای اجتماعی بوده‌است؟ مگر شکنجه دگراندیشان و کندن پوست آنها و آویزان کردنشان در انظار عمومی پدیده استثنایی محسوب نمی‌شود؟ یا قتل عام ۲۴ ساعته ۷۰ هزار نفر محبوس شده در یک استادیوم ورزشی؟

نظریه دیگری ویژگی اوتانازی فاشیستی را در منافع اقتصادی و اهداف قدرت‌طلبانه‌ای می‌داند که در پس ایدئولوژی تبعیض نژادی وجود داشته است. سؤال اینست که در پشت کدام لشگرکشی، منازعات قبیله‌ای، جنگ میان مذاهب، کودتا و کدام انقلاب اجتماعی، منافع اقتصادی و هدف کسب قدرت قرار نداشته و ندارد؟ گرایشی نیز اوتانازی هیتلری را به عنوان محصول خشونت دولت ایدئولوژیک نازیسم تحلیل می‌کنند. واقعیت اینست که دولتهای ایدئولوژیک چه قبل از رایش سوم در آلمان و چه بعد از آن وجود داشته و دارند، اما قتل عام به شکل اوتانازی در هیچکدام انجام نگرفته است.

"مرگ ملایم و بی‌درد" دستاورد تحقیقات علمی و کاربرد پیشرفتهای علم در عرصه‌های مختلف، جانورشناسی و تکامل، پزشکی، روانپزشکی، داروسازی، شیمی، فیزیک، معماری، سازماندهی و مدیریت، رسانه‌های گروهی و تبلیغات بود. مجریان این جنایت نه ژنرالها و گروهبانهای ارتشی، نه شکنجه‌گران کلاسیک با قیافه‌های خشن و هراسناک، بلکه پروفیسورهای دانشگاه، مهندسان، پزشکان و روانشناسان بودند. جنایت اوتانازی فاشیستی افسانه‌هایی را که بر باور انسانی بودن مطلق کارکردهای علوم استوار بودند، مورد تردید قرارداد و وجدانی شکاک و انتقادی نسبت به پیشرفت کور و بی‌توجه به منافع انسانی را به وجود آورد. پرورش این وجدان و حساسیت بخشیدن به آن، به ویژه در جوامعی که همه دستاوردهای علمی و تکنیکی بی‌قید و شرط و با شیفتگی بلعیده می‌شود، مقاومت جامعه را در برابر سؤاستفاده‌های غیر انسانی از علوم افزایش می‌دهد.

سیما راستین مه ۲۰۰۶



قطعه مربوط به قربانیان قتل عام در پوشش "مرگ بدون درد" در گورستان غربی شهر کلن